

نگاهی به داستان «قرعه کشی» اثر شرلی جکسون

شیوا شکوری

«قرعه کشی» داستانی کوتاه در رده آثار کلاسیک ادبیات امریکاست که توسط شرلی جکسون (۱۹۶۵-۱۹۱۶) نخستین بار در سال ۱۹۴۸، در مجله «نیویورکر» منتشر شد. واکنش منفی خوانندگان به این داستان، شرلی جکسون و ناشر او «نیویورکر» را شگفت زده کرد. نامه‌های تنفرآمیز زیادی به دفتر مجله فرستاده شد و اشتراک‌ها لغو شدند. این داستان در آفریقای جنوبی هم ممنوع اعلام شد. چون در آن زمان آفریقای جنوبی توسط آفریکانرها که از تبار هلندی و فرانسوی و آلمانی بودند، اداره می‌شد و حکومت آپارتاید نمی‌خواست که هیچ نوع محتوایی باعث به چالش کشیدن وضعیت موجود شود. این داستان ساختارهای اجتماعی و سیاسی را به چالش می‌کشد و به نوعی به نقد سنت‌های بی‌پایه و ناعادلانه در جوامع و نیز پیروی کورکورانه از سنت‌ها می‌پردازد و حکومت وقت نگران بود که چنین محتوایی باعث تحریک افکار عمومی بشود.

این داستان به شکلی نمادین به بررسی خشونت و بی‌عدالتی اجتماعی می‌پردازد و نشانگر آن است که تا چه حد ما ظرفیت خشونت و وحشی‌گری نسبت به هم‌نوع خود داریم، بی‌آن‌که لحظه‌ای به دیگری فکر کنیم یا خودمان را جای او بگذاریم. این داستان به صورت فیلم و نمایشنامه هم درآمده و از زوایای جامعه‌شناسی و ادبی، بسیار مورد بررسی قرار گرفته است.

چکیده داستان

داستان در باره ی دهکده ای سیصد نفری است که مراسم «قرعه کشی» سالانه ای در هر ۲۷ ژوئن اجرا می‌کنند. صبح قرعه‌کشی، مردم دهکده پیش از ساعت ۱۰ صبح جمع می‌شوند و مراسم را پیش از ناهار تمام می‌کنند. در آغاز هر یک از سران خانواده، برکه ای از جعبه بیرون می‌کشد، سپس در آخر همه برکه‌های تازه را باز می‌کنند و هر کس که برکه ای با نقطه سیاه به دستش بیفتد، باید سنگسار شود. مردم سنگ‌هایی را که قبلاً بچه‌ها جمع کرده اند، برمی‌دارند و به سوی او پرتاب می‌کنند.

موضوع

داستان در باره دهکده‌ای است که ظاهراً مردمش مسیحی شده اند، ولی هنوز از آیین پگان‌ها (آیین‌های چندخدایی) مثل سنگسار کردن یا قربانی کردن دیگری در مراسم خاص باروری محصول، پیروی می‌کنند. پگان‌ها در آیین‌های باروری، جانوران و انسان‌ها را قربانی می‌کردند چون باور داشتند که با ریختن خون که نماد زندگی است، خدایان از تقدیم آن‌ها راضی می‌شوند و در سال جاری محصول بهتری خواهند داشت.

داستان با هوای صاف و آفتابی و گرم و تازه شروع می‌شود. علف‌ها سرسبزند و گل‌ها شکفته اند. این آغاز با اتفاق وحشتناکی که در آخر داستان رخ می‌دهد در تضاد است و در عین حال این پیام را دارد که خشونت و وحشی‌گری می‌تواند در چنین روز خوش و آفتابی هم رخ دهد.

از منظر روانشناسی جمعی می‌گوید: «اگر مردم بخشی از یک گروه باشند به سادگی قابلیت آن را دارند که عقل و منطق را رها کنند و کورکورانه دنباله‌روی گروه بشوند، بی‌آن‌که به عواقب آن بیندیشند. همچنین نشانگر آن است که وقتی سنت، عقیده یا باوری بر مردم حاکم شود، خشونت و شر به راحتی می‌تواند در هر نقطه و در هر زمینه‌ای فعال شود و آن‌ها را علیه یکدیگر بشوراند.»

کلیدهای داستان

نقطه سیاه روی کاغذ: «تسی» که مادر سه فرزند است، برنده این قرعه‌کشی است و برکه در دستش نقطه‌ای سیاه دارد که شب گذشته با مداد زغالی رویش انداخته شده. البته خود زغال می‌تواند نماد آتش‌افروزی و یادآور آتش جهنم باشد و نقطه سیاه هم اشاره به مرگ تسی و سرنوشت شوم اوست که می‌تواند نماد بیماری و فساد در گل و سبزیجات و گیاهان هم باشد.

سنگ: در داستان اشاره به سنگ زیاد است. بچه‌ها جیب‌هاشان را پر از سنگ می‌کنند، پسرها توده‌ای سنگ حاضر کرده اند، دیوی کوچولو؛ فرزند تسی به او سنگ پرتاب می‌کند، خانم دلکروا سنگی بسیار بزرگ انتخاب می‌کند، همانطور که تسی داد می‌زند، نه این منصفانه نیست، سنگی به شقیقه اش می‌خورد و ...

سنگ سمیل خشونت است و نیز جزو اولین ابزارهایی است که انسان برای حمله از آن استفاده کرده. بشر ابزار ساز در دوران پارینه‌سنگی و نوسنگی، نیزه و تیغه و تبر و کارد تا سنگ آسیاب و داس و تیغه‌های حفاری را از سنگ می‌ساخته. در جایی از داستان هم اشاره می‌شود که مردم منشا و اصل مراسم را فراموش کرده اند، ولی سنگ جمع کردن و اجرای مراسم را فراموش نکرده اند. آن‌ها باور دارند که این مراسم باعث همبستگی دهکده می‌شود و افتخار می‌کنند که مثل دهکده‌های اطراف مراسم را به فراموشی نسپرده اند. به اصطلاح مدرن نشده اند و همچنان سنت خود را حفظ کرده اند.

جعبه سیاه: جعبه گاهی در انبار علوفه آقای گریوز نگه داشته می‌شود و گاهی در اداره پست زیر پا گذاشته می‌شود و گاهی هم در خواربار فروشی آقای مارتین است. یعنی که جای مشخصی ندارد و خود جعبه خیلی مهم نیست و همیشه به شکلی سر راه است، ولی در هر ۲۷ ژوئن به قدرتی که اعمال می‌کند، با دیده احترام نگریسته می‌شود. از سویی جعبه کهنه و رنگ و رو رفته است و از به هم چسباندن قطعاتی از جعبه اولیه ساخته شده است. همین توصیف اشاره‌ای است به فرسودگی این سنت. از سویی این جعبه سیاه رازهای تاریک دهکده را در خودش نگه داشته و نمادی از تاریکی و مرگ و اعمال خشونت‌بار است و ظاهراً کسی دوست ندارد که جعبه‌ای نو بسازد.

جعبه سیاه روی صندلی سه پایه قرار می‌گیرد تا نیفتد. اگر صندلی سه پایه را به مفهوم فرعی، سه پایه مسیحیت؛ عشق و ایمان و فرمانبری در نظر بگیریم، اعتقاد مسیحیت بر آن است که اگر از این سه پایه در هم تنیده شده حمایت کنید از افتادن‌تان جلوگیری می‌شود. البته این اشاره در این جا می‌گوید که هیچ‌یک از اهالی دهکده نمی‌خواهد این سنت را تغییر بدهد.

حفظ سنت

آقای آدامز به وارنر پیر می‌گوید در دهکده شمالی حرف است که دیگر این مراسم را انجام ندهند. یعنی درست نیست که ما آن را ادامه دهیم. وارنر پیر می‌گوید: «این تصمیم هیچ چی جز بدبختی نمایاره.» یعنی باید سنت را حفظ کرد و منظور از حفظ سنت، همان قربانی کردن برای باروری محصول است. چون می‌گوید که قرعه‌کشی در ژوئن، محصول رو خوب می‌کنه، حتی می‌گوید که لابد مردم اون دهکده‌ها می‌خوان برگردن توی غار... منظورش این است که حفظ سنت باعث اتحاد مردم شده و آن‌ها را به سوی متمدن شدن پیش می‌برد. البته ناگفته نماند که این اشاره آقای آدامز یعنی که نه تنها در این دهکده که در جاهای دیگر هم این مراسم اجرا می‌شود و وقتی همه این کار را می‌کنند دیگر عملی عادی است و کسی زشتی‌اش را نمی‌بیند. از سویی هیچ‌یک از اهالی با زور به مراسم آورده نشده و همه با رضایت خاطر حاضر شده اند.

احساسات و عواطف

وقتی پسر تسی می‌رود طرف جعبه سیاه که برگه‌ای بیرون بکشد، مردم دهکده با او هم احساسی دارند و می‌گویند: «نگران نباش!» همین نشان می‌دهد که او دیگر پسر بچه نیست و مرد به حساب می‌آید. آقای سامرز که برگزارکننده مراسم است با مهربانی به او می‌گوید که هنوز وقت داری.. در این لحظات آن‌ها قلب دارند، ولی به محضی که نام مادر پسر خوانده می‌شود دیگر کسی قلب ندارد.

در این داستان، نبود عاطفه و احساس در رفتار مردم بخصوص هنگام اجرای مراسم بسیار واضح و روشن است. در اول همه مودب اند و ظاهراً مهربان. یکدیگر را به اسم کوچک صدا می‌زنند و از وضعیت محصول هم می‌پرسند. جمعیت هنگام اعلام برنده‌ی قرعه‌کشی، عصبی است، بعضی لب‌هاشان را تر می‌کنند که خود نشانگر خشونت است که قرار است بیاید و به محضی که نام تسی از قرعه بیرون می‌آید، همه رو برمی‌گردانند و سنگش می‌زنند، حتی پسر خودش. همین نشانگر آن است که تا چه حد سنت می‌تواند خطرناک باشد و پیروی کورکورانه، می‌تواند ذهن را از هر شک و تردیدی در غلط و درستی سنت، دور کند و امنیت یک جامعه را به خطر بیندازد. در این داستان، تسی که اول خوش و خندان آمده بود و کمی هم دیر رسیده بود با مراسم هیچ مشکلی نداشت تا آن‌جا که قرعه به نام خودش در می‌آید و مرتب می‌گوید: «این عادلانه نیست. این عادلانه نیست.»

تا پیش از آن‌که نام او بیرون بیاید، همه چیز عادلانه بود، ولی حالا دیگر عادلانه نیست. یعنی که او فقط برای نجات جان خودش می‌گوید این عادلانه نیست و خانم گریوز می‌گوید، «همه‌مون شانس برابر داشتیم.» بی‌حسی عاطفی و متصل نبودن احساسات به دیگری، دامن خود تسی را هم می‌گیرد و البته هر سال دامن یکی دیگر از اهالی را.

عواطف مادری نیز بسیار کم رنگ است. چنانچه وقتی تسی برای قربانی شدن انتخاب می‌شود، می‌گوید: «به دختر و دامادش هم باید شانس انتخاب داده شود.» یعنی او حاضر است برای زنده ماندن خودش، دختر و دامادش را قربانی کند یا خانم دانبار با ناراحتی می‌گوید: «هوراس هنوز شانزده سالش نشده.» یعنی شانس شرکت در قرعه‌کشی را ندارد! آن‌ها برای حفظ یک سنت عقب افتاده و وحشیانه حاضرند از فرزندشان هم بگذرند. هیچ‌کس این سنت را زیر سوال نمی‌برد! چنانچه آقای سامرز در طول انتخاب شدن تسی و سنگ باران شدنش، می‌گوید، «زودتر تمامش کنید تا مردم به کارشان برسند.» انگار مراسمی که از ده صبح شروع شده و دوازده به وقت ناهار باید تمام شود، یک مسابقه ورزشی است که باید در زمانی محدود از لذت ببرند و ببینند که چه کسی برنده است.

اهمیت داستان

نتیجه آن مطابق با انتظار خواننده جلو نمی‌رود. ورود تسی و عجله‌اش برای قرعه‌کشی این ذهنیت را پیش می‌آورد که برنده در انتظار جایزه ایست، بعد متوجه می‌شویم که جایزه‌ای در کار نیست و او قربانی است و به فجیع‌ترین شکل باید کشته شود.

نقش بچه‌ها در این داستان بسیار پر رنگ است و نشانگر آن است که آینده این سنت تامین است، چون بچه‌ها آینده دهکده اند و از بچگی با ذوق و شوق در مراسم شرکت کرده‌اند، همه چیز عادی‌سازی شده و آن‌ها بخشی از نمایش کشتار شده‌اند. بنابراین بی‌آن‌که احساس گناهی بکنند، سنت را در آینده ادامه خواهند داد.

پذیرش در گروه: در این دهکده تک تک آدم‌ها آزادی فردی و انتخاب شخصی خود را قربانی می‌کنند تا که بخشی از گروه باشند، وگرنه توسط دیگران مسخره می‌شوند و به دیده تحقیر نگریسته می‌شوند. چنانچه وقتی آقای آدامز می‌گوید که احتمال برانداختن این مراسم در دهکده همسایه هست، وارنر پیر سرش داد می‌زند یا وقتی که تسی علیه انتخاب خانواده‌اش در این مراسم اعتراض می‌کند، شوهرش داد می‌زند: «ساکت باش»، او می‌داند که نمی‌تواند هیچ‌یک از افراد خانواده‌اش را حفظ کند.

حریم خصوصی: در این دهکده هیچ حریم خصوصی‌ای وجود ندارد و همه از همه چیز هم باخبرند. مثلاً این‌که آقای دانبار بیمار است و زنش به جای او در قرعه‌کشی شرکت می‌کند یا مثلاً واتسون در دوره بلوغ و مرد شدن است.

تناقض در ایفای نقش اجتماعی زنان: آقای دانبار به علت شکستگی پایش نمی‌تواند در مراسم حضور داشته باشد و زنش به جای او آمده تا کنار دیگر مردان خانواده قرعه‌کشی بکند. آقای سامرز می‌گوید، «زن به جای شوهر قرعه می‌کشد! پسر بزرگ نداری که این کارو برات انجام بده، جنی؟» یا مثلاً می‌گوید مردهای خانواده (روسای خانواده) بیان جلو برای قرعه‌کشی. ولی در مرحله سنگسار شدن، زن و مرد از یک شانس برابر برخوردارند!

خصوصیات داستان

داستان در ژانر وحشت است و شوک ایجاد می‌کند. راوی سوم شخص و دانای کل محدود است.

آثار شرلی جکسون اغلب به موضوعات مرتبط با روانشناسی انسان، بیگانگی، ترس و عدم اطمینان می‌پردازند و به خاطر سبک نگارش منحصر به فردش تأثیر زیادی بر ادبیات وحشت و معمایی قرن بیستم داشته‌اند.

منابع:

<https://www.coursehero.com/lit/The-Lottery>

<https://www.sparknotes.com/short-stories/the-lottery>